

بسم الله الرحمن الرحيم

برای شادی اول مظلوم عالم، آقا امیر المومنین و اول مظلومه عالم، زهراى مرضيه (سلام الله عليهما) و مظلوم كربلا، آقا اباعبدالله (سلام الله عليه) و تعجيل در فرج امام زمان صلوات بلندی بفرستید.

برای شادی روح امام امت، ارواح طيبه شهيدان عزيزمان و تاييد مقام معظم رهبری صلوات دوم را بلندتر بفرستید.

چند برابر شدن ثواب اعمال با هدیه کردن اعمال به حضرت زهراء (سلام الله عليها).

قبل از صحبت در این مسجد - اشاره به کسی که قرآن خواندند - بسیار عالی خواندید و دست شما درد نکند؛ ولی یک نکته خدمت شما بیان کنم: فرمودید ثواب آن را به چه کسی هدیه کنید؟ فرمودید: به شهیدان. این کار شما بسیار عالی است؛ منتهی ثواب قرائت شما را به این بنده خدا می دهند؛ مگر این که یک کار دیگری بکند که ثواب را خیلی عظیم تر کنند و آن این است که ثواب این را هدیه به حضرت زهراء (سلام الله عليها) باشد و از دست ایشان به این شهید باشد. اگر این گونه شد حضرت زهراء عمل را زهراء گونه می کند و بعدا می دهد. من بخواهم به من نگاه می کنند. حضرت زهرا (سلام الله عليها) بخواهند بدهند، به حضرت زهرا (سلام الله عليها) نگاه می کنند. همان قرائت است، همان زمان است، برای این بنده خدا خیلی عظیم تر بود. ان شاء الله یادتان باشد به هر کس می خواهید هدیه کنید، حضرت زهرا (سلام الله عليها) را واسطه بگیرید و بگوئید این ثواب برای حضرت زهرا (سلام الله عليها). از دست ایشان حتی برای سایر ائمه طاهرين و امام امت باشد. من بخواهم بدهم به من نگاه می کنند و ایشان بخواهند بدهند به ایشان نگاه می کنند. برای این بنده خدا خیلی کار عظیم تر است.

نکته دوم: می گویند «المومن کيظ» مومن زرنگ است. یک کارهای می کند که زمان تقریبا همان زمان است؛ اما برکات بسیار عظیم تر می شود. در روایت اصول کافی، جلد ۴، باب فضل قرائت قرآن آمده است: انسان هر حرفی از قرآن را تلفظ کند، بعضی از کلمات در کتابت می آید، در تلفظ نمی آید، مثلا «الله الصمد» «الف و لام» در کتابت آمده است، در تلفظ نمی آید. هر حرفی که انسان از قرآن تلفظ کند و به لفظ او در بیاید؛ اما معنای آن را مطلقا نمی داند و فقط خواندن را بلد است، به هر حرفی یک ثواب می دهند، یک گناه پاک می کنند و یک درجه می دهند. اگر «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بگوئید، چهار کلمه است؛ اما یازده حرف است. «قُلْ» یک کلمه است و دو حرف است. «هُوَ» یک کلمه است و دو حرف است. «اللَّهُ» یک کلمه است و چهار حرف است

و «أَحَدٌ» یک کلمه و سه حرف است که جمعا یازده حرف است. انسان «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و اصلا معنای آن را نداند؛ یازده درجه به او دادند، یازده ثواب دادند و یازده گناه را از او پاک کردند. حال اگر معنای آن را بدانند، ثواب آن ده برابر می شود. اگر بگوید «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، ۱۱۰ درجه دادند و ۱۱۰ ثواب دادند و ۱۱۰ گناه را پاک کردند. برای فهم این درجه در بهشت یک مثل برای شما بزنم. جداً این مثل اغراق نیست. شما به وزن کره زمین طلا درست کنید و در کفه ترازو قرار دهید و یک درجه از بهشت را در کف دیگر ترازو قرار دهید. این درجه بهشت بر این طلای به وزن کره زمین برتری دارد. حالا اگر بخواهید زیرگی مومن را بفهمید، مثلاً شب شنبه خواندن سوره واقعه خیلی خوب است. فرض کنید این سوره واقعه پنج دقیقه وقت می گیرد و فرض کنید معنای همه آیات را می دانید. یک سوره واقعه خواندید که همه معنای آن را بلد هستید. هر لفظی را که معنای آن را بلد هستید در ده ضرب کنید، چند تا می شود؟ خیلی است. انسان می تواند کاری کند که همان زمان چندین برابر بشود. این کار چیست؟ همان روایت دارد که اگر انسان سوره را در نماز خودش بخواند، نشسته باشد، ثواب پنجاه برابر می شود و در نماز ایستاده باشد، صد برابر می شود. اگر حال ندارید همان سوره واقعه را نشسته بخوانید - الله اکبر - نماز می بنید و یک حمد می خواندید و سوره واقعه را در نماز می گذارید و می خوانید، ثواب پنجاه برابر می شود. حال دارید و می توانید ایستاده بخوانید ثواب صد برابر می شود. پس می توانم کاری کنم که همان زمان صد برابر و یا لاقلاً پنجاه برابر ثواب به من برسد. من افرادی را سراغ دارم که چندین بار کل قرآن را در نماز خودشان خواند. به این می گویند زرنگی. همان وقت است و همان زمان است و همان مدت است؛ منتهی بیرون ما است، اگر معنا را هم بلد بودید، ده برابر است، در نماز پنجاه برابر می شود. انگار سوره واقعه را پنجاه بار خواندید. یک سوره واقعه را برای شما پنجاه برابر ثبت می کنند. اگر بایستید انگار شما امشب صد بار سوره واقعه را خواندید. پس خیلی ثواب به انسان می رسد. مومن زرنگ است. مواظب است در کمترین زمان بالاترین بهره را ببرد.

حالا یک سوال می کنم، کسی جواب بدهد یک جایزه می دهم. سوال این است: اگر بایستم صد برابر می دهم، اگر بخواهم این صد برابر را بیشتر کنم که این صد برابر را بیشتر کنند؟ چه کاری است؟

جواب: ثواب آن را به حضرت زهراء (سلام الله علیها) هدیه کنیم. بگویم خدایا، ثواب این قرائت قرآن را به حضرت زهراء (سلام الله علیها) هدیه می کنم. من با کمال حقارت ثواب این قرائت را به آن عزیز عالم هدیه می دهم. این برکت به خودم برگشت ندارد؟! من با همه خرابی هام به آن عزیز عالم می دهم و آن یگانه عالم این محبت من را جواب نمی دهد! من نمی دهم که از حضرت زهراء (سلام الله علیها) جواب آن را بگیرم. من به عنوان عرض ادب و محبت می دهم. خود حضرت زهراء (سلام الله علیها) می داند که با ما چگونه معامله کند.

«تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند»

من عرض ادب می کنم. به عنوان این که نوکر این خاندانم و ان شاء الله سرباز این خاندانم، عرض ادب می کنم و یقین دارم که چه بگویم و چه نگویم آنها به کرامت‌هایشان حتما برای من چیزی در نظر دارند.

نکته بعدی: رفیق شما یک مادری دارد. مادر دارد جای می رود و شما با ماشین رسیدید. به او می گوئید من شما را می رسانم و رساندید. مادر هم به فرزندش می گوید آن رفیق شما امروز ما را رساند، از او تشکری کنید. او به شما زنگ می زند و از شما تشکر می کند که به مادرم یک محبتی کردید و او را رسانید. اگر به حضرت فاطمه زهراء (سلام الله علیها) خدمتی کنید امام زمان (علیه السلام) از شما تشکر می کنند. پس خیلی به انسان می رسد. زمان هم زمان است و برکات عجیب تر. حضرت زهراء (سلام الله علیها) برکات را بالاتر می کند. ائم اطهار همه تشکر می کنند. خدا هم تشکر می کند. پس خیلی کارها می توان انجام داد که بتوان برکات را عظیم و عظیم و عظیم تر کنیم.

ما سال ۱۳۵۱ به حوزه علمیه رفتیم. تا الان چند سال شد؟ ۴۲ سال. خدایا در طول این ۴۲ سال اگر کار خیری از ما سر زد، ثواب آن برای حضرت زهراء (سلام الله علیها). هر چه داریم به حضرت زهراء (سلام الله علیها) هدیه کنید. برای خوتان اصلا نگه نداشته باشید. دست ما باشد حتما خراب می کنید. شیطان هم دزد خوبی است. ببیند جیب شما پول است، می آید و شما را وسوسه می کند. اگر ببیند جیب شما پول نیست، چه چیزی را می خواهد بدزد. اگر اعمال را به حضرت زهراء (سلام الله علیها) هدیه کنید، دست شما از اعمال خالی است. شیطان با شما کاری ندارد. چیزی ندارید که بدزد؛ اما اگر به جیب حضرت زهراء (سلام الله علیها) برود، چیزی ندارید. پس هدیه که کردم، شد ابراز محبت و دوماً هم حضرت زهراء (سلام الله علیها) جواب می دهند. سوماً ائمه (علیه السلام) جواب می دهند و از حمله شیطان هم در امان هستم، چون چیزی از اعمال در دست من نیست تا بدزد. گاهی انسان به سوپر مارکت می رود و جای پول یک کارت می دهد. پول از این کارت به آن کارت منتقل می شود. دزد اگر بیاید دخل خالی است. پول جابجا شد دخل خالی است. ما هم با حضرت زهراء (سلام الله علیها) کارت به کارت می کنیم. تا حساب بیاد آنجا به حساب حضرت زهراء (سلام الله علیها) می رود. یک آن هم نگاه نمی داریم. اگر شیطان ما را گیر آورد جیبهای ما خالی است، نداریم که از ما چیزی بدزد.

سوال: یک برکت دیگر را شما بگوئید؟

جواب: اگر من هدیه کنم، حضرت زهراء (سلام الله علیها) یک نگاه به من بیاندازد، مسلم شیطان در دید حضرت زهراء (سلام الله علیها) حریف نیست، چون در عنایت حضرت زهراء (سلام الله علیها) رفتم. ایشان مواظب من است که از خطرات در امان باشم و اگر شیطان بخواهد بر سر من خراب بشود حضرت زهراء (سلام الله علیها) کمکم می کند که حتی شیطان نتواند من را وسوسه کند.

یک مثال قرآنی برای شما بزنم. هر کسی از قرآن مثل آورد که به بعضی از کارها یک عنایت ویژه ای می کنند، من جایز را دو برابر می کنم.

لطیفه: یک بنده خدای ماشینی داشت و گفت این ماشین را به صد تومان به ماهی هزار تومان قسطی می گیریم. گفتند، عجب، ماهی هزار تومان! گفت: بله؛ منتهی ۹۹ ماه را اول می گیرم.

مثال این است

یک بنده خدای سوال بیست سوالی پرسید و گفت جواب آن بیسکویت است؛ اما اول نگو که جواب آن که لو می روی. گفت باشد. گفت: یککویت است؟ دوکویت؟ سهکویت؟... تا رسید به بیسکویت.

همه ما چند تا ملک دور ما است. دو ملک در دست راست و چپ ما که کاتب اعمال ما هستند. دو ملک همین الان در جلوی ما ایستاده هستند که مامور حفظ ما هستند. یک ملک جلوی من و من نگاه می کند. برای همه ما همین است که نفس های ما را می شمارند. دور ما ملک زیاد هستند. اگر یک کاری انجام بدهیم یک ملک خصوصی کنار ما می آیند که برای همه نمی آید. سوره «فصلت» آیه ۳۰ «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (۳۰) یک عده ملک بر افرادی نازل می شوند. چه می گویند؟ می گویند: «أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» ترسید و نگران نباشید و به آنها بهشت که انبیاء به آنها وعده دادند بشارت می دهند. در ادامه می فرماید «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ» (۳۱) ما در دنیا یاوران شما بودیم و لو شما ما را نمی دید. به اینها ملائک معین و یاور می گویند. اینها برای همه نمی آیند. اینها فقط برای افراد خاصی می آیند که «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» تثبیت بشود. پس اگر آن دو تا درست شد یک ملک خاص کنار ما می آید. اینها برای همیشه نمی آیند. خوب اگر ایمان من درست شد، «رَبُّنَا اللَّهُ» من درست شد، «ثُمَّ اسْتَقَامُوا» درست یک ملک خصوصی درست شد، اگر من یک کار برای حضرت زهرا (سلام الله علیها) انجام بدهم، یک نگاه خصوصی به من می اندازد. در این نگاه خیلی برکات برای من جلو می آید که برای

دیگران نمی آید. لذا از عزیزان تقاضا می کنم که هر کس این برنامه من را قبول دارد، هر چه کار مثبت انجام دادم و خدا قبول داشت، به حساب حضرت زهرا(سلام الله علیها) واریز بشود و برای خودش نگه ندارد. ما داشته باشیم حتما دخل آن را می آوریم.

بحث جلسه قبلی ما بر سر این آیه شریفه بود که علت ارسال انبیاء را سه نکته بیان کرد. «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» سوره آل عمران : آیه ۱۶۴

این سه کار در اهداف انبیاء عظام است که از نظر عقلی هم همین طور است. یک زمین کشاورزی به شما بدهند که آشغال در آن زیاد است. اول کار شما این است که آشغالها را کنار می زنید و هر چه آشغال است را می گیرید که زمین آشغال نداشته باشد. خوب، آشغال رفت بیرون، یقینا کار تمام نشد. چه کار می کنید؟ زمین را شیار می دهید و آب و کود می دهید و آن را آماده می کنید. حالا که بستر آماده شد بذر می پاشید. زمین مانع ندارد، آماده هم هست، حالا بذر عالی ثمر می دهد. آن دو کار قبلی، آشغال را بیرون کردن و زمین را آماده کردن را هر کس ضعیفتر انجام بدهد، بدر هم ضعیفتر محصول می دهد و هر چه آن دو کاملتر باشد زمین عالیتر محصول می دهد. «يُزَكِّيهِمْ» یعنی آشغال این دل را بیرون دادن. چون این صفات رذیله مانع این دل است و نمی گذارد برکات در این دل رشد کند. حسد گرفتار است، متکبر و حریص گرفتار دل خودش هست. «يُزَكِّيهِمْ» اول بستر این دل را آماده می کند؛ یعنی مانع را بزن کنار. حسادت دارد درمان می کند، تکبر دارد درمان کند. اول مانع این دل را بزن کنار.

حالا این درمان انجام شد، دوم این دل را آماده می کند. با تعلیم کتاب، واجبات این است و محرمات این است، این را انجام بده و این کار را انجام نده، تا با اعمال ما نور به باطن ما سرازیر بشود، چون در اعمال نورانیت است و در اعمال طهارت است و با این اعمال دل طیب و طاهر و نورانی می شود. مانع را کنار دادند و بستر را آماده کردند. حالا «وَ الْحِكْمَةَ» که روایت دارد مراد از حکمت نور معرفت است. این بدن مشکل ندارد، هم موانع کنار رفت و هم بستر آماده است. هر نوری به این باطن اگر تابیدن کرد این باطن نور می شود. چطور زمین بذر

را قبول می کند، وقتی بذر را قبول کرد برکات این بذر ظاهر می شود، ریشه و ساقه می دهد و بعد درخت می شود، حالا این دل آن نور را می گیرد. وقتی این دل نور را گرفت باطن نورانی می شود و انسان در جان رنگ الهی پیدا می کند و با خدا مرتبط می شود و دست می آید بالا و خالی بر نمی گردد. لذا در بعضی از روایات قرآن باطن را به زمین تشبیه کردند. کسی آیه تشبیه باطن به زمین را حفظ است که یک جایزه بگیرد؟ «وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ» اعراف : ۵۸

زمین پاک با اذن خداوند برکاتش ظاهر می شود. زمین شور زار خار بیرون می دهد. اینها آمدند زمین شورزار باطن ما را حاصلخیز کنند که اگر بذر پاشیدند این بذر حاصل بدهد. اگر ما این «واو» را «واو» جمع بگیریم، انبیاء برای سه کار می آیند: کار اول در راس کار انبیاء «يُرَكِّبُهُمْ» است. از این دل مانع را کنار دادند. کار دوم «وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ» بستر باطن را آماده کردند. بعد از این که این دو انجام شد «وَ الْحِكْمَةَ» نور معرفت بر این باطن می تابانیم. از این دل مانع را کنار دادن و بستر را آماده کردن دو عنوان عقلی هم دارد که به آن مقتضی موجود و مانع مفقود است. رفع مانع و ایجاد مقتضی. «يُرَكِّبُهُمْ» رفع مانع است «وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ» ایجاد مقتضی است. اگر مانع کنار برود و مقتضی موجود بشود برکات یقینا وارد می شود.

حالا یک احتمال دیگر هم دارد که ما «واو» را «واو» جمع نگیریم؛ بلکه «واو» ترتب بگیریم. اگر «واو» را «واو» ترتب گرفتیم یک کار با ما دارند. آن کار چیست؟ آن کار این است که باطن را آماده کنم. اگر باطن طیب و طاهر و آماده شد، برکات علمی و عنایات خودشان بر این دل نازل می کنند. مثلاً وقتی باران نازل می شود، طرف کاسه دست او است و سر کاسه به طرف زمین است. باران می آید، اما چیزی به این شخص نمی رسد. انبیاء کاسه را رو به هوا می کنند. حالا که باران می آید در این کاسه آب باران جمع بشود تا بنوشید و از عطش بیرون بیایید. به ما کسه دست گرفتن را یاد می دهند. برکات که می آید، کاسه را باز کنیم. از تو کاسه را درست به دست گرفتن، از ما هم از این رحمت پر کردن.

آیا ما در قرآن داریم که این نحو حرف زده باشد؟ بله «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» سوره بقره، آیه ۲۸۲. تقوا درست کنید ما تعلیماتان می کنیم. از شما کسب تقوا، از ما هم تعلیم و برکات علمی بر دل‌های شما نازل شدن. چقدر آیه واضح است. به این روایت دقت کنید. «من عمل بما يعلم الله ما لم يعلم» هر کس عمل کند به آنچه که می داند آنچه که نمی داند را خداوند به او تعلیم می دهد. تا به حال از این روایت چه فهمیدیم؟ آنها ملاک هستند. دست چه کسی را بگیریم و دست چه کسی را نگیریم. اگر به آنچه داشتید عمل کردید، می

خواهید رشد کردن. عمل کردن ما نشانه این است که خدایا، من می خواهم بالا بیایم. تا اینجا را عمل کردم، بقیه را بده یقینا خدا عنایت می کند؛ اما اگر چهارتا کلمه یاد گرفتیم و عمل نکردیم و بگوییم خدایا، باز هم بده، خطاب می آید که آنچه دادم عمل کردی که باز هم می خواهی. یقینا نخواهد داد. لذا این محک عمل است. آنچه بلد هستیم، عمل کنیم، تدرید نکنیم. «علمه الله» وعده است و «ان الله لا یخلف المیعاد» حتما خدا بعدی ها را به این ظرف دلهای ما نازل می کند.

جریانی نقل کنم. یک عالمی در نجف بود که جدا اهل تقوا بود و در حد وسعه خودش درس می خواند. این «اتقوا الله یعلمکم الله» مراد این نیست که صبح تا شب نماز بخوانیم؛ بلکه «اتقوا الله» یعنی تقوا درست کنید. تقوا یعنی به واجب عمل کنیم و از حرام پرهیز کنیم. درس خواندن من و شما مثل نماز بر ما واجب است. اگر یک طلبه درس نخواند کار حرامی انجام داده است. با درس نخواندن از تقوا بیرون رفت، کاری با او ندارند. تقوای ما؛ یعنی نماز و روز واجب است، درس خواندن من هم مثل نماز واجب است. گفت یا علی، شما امام هستی و از من به من آگاهترید. می دانید در حد توانم درس می خوانم و مطالعه می کنم و دنبال تقوا هستم که به گناه داخل نشوم؛ اما یا علی، بار علمی من کم است، یک عنایت کنید. چون واقعا درس خوان بود و از زمان عمر جدا استفاده می کرد و واقعا با تقوا بود و راست می گفت، شب در عالم خواب آقا را در خواب می بیند. حضرت یک ته استکان به او آب می دهد و می فرماید بخور. آب را میل می کند. صبح بلند می شود. طلبه عادی دیروز، امروز شد یک طلبه با بار علمی عظیم. مشهور شد که این آدم دیروز نیست و یک آدم عجیبی شد. با هر کسی بحث می کرد بر او پیروز می شد. گفتند فلانی یک آقای به نام شیخ کبیر در مازندران، شهر بارفروش-بابل فعلی است که در علمش خیلی بالا است. اگر با او بحث کنی و او را در مباحثه مجاب کنی، دیگر شما نابغه هستی. از نجف به سمت بابل رفت. رفت در بین شاگردان او نشست. هیچ کس نمی داند که این تازه وارد کیست. شیخ کبیر هم از نظر چشم ضعیف بود، کتاب را بالا می آورد و با زحمت می خواند. بحث شروع شد. این طلبه نجف یک ایراد به آقا گرفت و به قول ما ان قلت زد. آقا جواب دادند و ان قلت بعدی را مطرح کرد و آقا باز هم جواب دادند. چند بار این ان قلت تکرار شد. طلبه ها گفتند این کیست که تازه آمده و وقت ما را گرفته است. چند بار این بحث تکرار شد، هنوز آقا نگاه نکرد که این چه شخصی است که سوال می کند. کتاب را پایین گذاشت و باز سر را بالا نکرد. گفت اگر به شما یک ته استکان دادند به من یک به اندازه قدح دادند. «اتقوا الله یعلمکم الله». ان شا الله موفق باشید.

درس اخلاق آیت الله توکل ۳۰ دی ۹۳ مدرسه جهانگیر خان قم

